

اشک معلم

فاطمه جمشیدی

خراسان جنوبی، سرایان

سال ۸۴-۸۳ بود. من به عنوان مدیر آموزشگاه، در یکی از مدارس سرایان (خراسان جنوبی) مشغول خدمت بودم. اوایل سال تحصیلی بود، اما به صورت مکرر، از کلاس دوم شکایاتی به دست ما می رسید. دانش آموزان می گفتند که خوراکی هایشان گم می شود. این مسئله چندین بار تکرار شد. بنابراین تصمیم گرفتم مشکل را حل کنم.

برنامه ریزی منظمی انجام دادم تا بتوانم شخصی را که مرتکب این خلاف می شود، شناسایی کنم. پس از گذشت مدتی دریافتم، خوراکی ها را یکی از دانش آموزان همان کلاس که بیماری دیابت دارد، برمی دارد. این کودک هر روز به خودش یک انسولین تزریق می کرد و دلیل برداشتن خوراکی ها نیز علاقه زیادش به شیرینی بود.

تصمیم گرفتم محرمانه با او صحبت کنم تا به اشتباهش پی ببرد. روزی که کنار او نشستم و صحبت را آغاز کردم، رنگش پریده بود و می لرزید. من به آرامی، در نهایت محبت و ضمن هم دردی با او، او را متوجه اشتباهش کردم. آرام و معصومانه اشک ریخت و حرف های مرا پذیرفت و گفت، خانم، تقصیر من نیست. تقصیر مریضی من است!

مقلب شدم. همان طور که صحبت می کردم، آرام آرام اشک می ریختم. می دانستم مریضی این کودک خیلی او را رنج می دهد و همین باعث شده است که دنیای شاد کودکانه اش به غم و اندوه تبدیل شود. پیشنهادهایی به او دادم و از او خواستم تا جایی که امکان دارد، صبر کند و او نیز قبول کرد.

از آن روز به بعد، دیگر هرگز شکایتی در این باره به گوشمان نرسید. از خدای دانایی ها و توانایی ها بخواهیم به کودکان معصوم، شفا و سلامتی عطا فرماید.

